

دوفصلنامه علمی پژوهشی سلفی پژوهی، سال پنجم ♦ شماره ۹ ♦ بهار و تابستان ۱۳۹۸  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۰۵ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۲/۰۸ ♦ صفحات: ۲۳-۴۶

## بررسی اتهام ابن تیمیه درباره ارتداد صحابه نزد شیعه

محمد ملکی نهاوندی\*

وحید خورشیدی\*\*

### چکیده

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه شیعیه را متهم می کند به اینکه اکثریت صحابه پیامبر ﷺ را مرتد می دانند. دلیل او در این مورد به برداشت سطحی و تحلیل نادرست از روایات شیعه برمی گردد. در روایات شیعه، نقل شده است که بعد از پیامبر، به سبب اتفاقاتی درباره خلافت حضرت علی علیه السلام، غیر از سه یا چهار یا هفت نفر، همه دچار ارتداد شدند. وی این نوع روایات را دست مایه اتهام قرار داده و می گوید از نگاه شیعه اکثریت صحابه از دین خارج شدند؛ غافل از اینکه این روایات ربطی به ارتداد به معنی خروج از اسلام ندارد. با دقت در متن روایات این چنینی و روایات فراوان دیگر و قراین و برداشت بزرگان شیعه از روایات ارتداد، متوجه می شویم که معنای لغوی ارتداد یعنی بازگشت مد نظر بوده و این روایات درحقیقت به ارتداد ایمانی اشاره می کند که مربوط به ایمان نداشتن صحابه به وفاداری به ولایت حضرت علی علیه السلام و تسلیم در برابر سکوت و تصمیمات حضرت در برخورد با رفتارهای ناخوشایند برخی صحابه است که ربطی به خروج از دین ندارد؛ و الا اگر مراد ارتداد از دین بود، باید درباره افراد بیشتری که بعداً متوجه اشتباه خود شدند و برگشتند، حکم ارتداد جاری می شد؛ درحالی که چنین اتفاقی نیفتاد.

**کلیدواژه‌ها:** ابن تیمیه، شیعه، ارتداد صحابه، خروج از دین، ارتداد ایمانی، ولایت.

---

\* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب؛ maleki@noornet.net

\*\* پژوهشگر مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام؛ khorshid313@gmail.com

## مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائلی که ابن تیمیه در موارد گوناگون مطرح می‌کند و با آن بر شیعه می‌تازد، مسئله جایگاه صحابه نزد شیعیان است. وی تمام تلاش خود را در این خصوص به کار بسته است تا ثابت کند شیعیان از تمام صحابه به غیر از تعداد محدودی بیزاری می‌جویند و آنها را مرتد از دین می‌دانند؛ اما این امر نه تنها نشان از بی‌توجهی به دیدگاه واقعی شیعه و عدم تحلیل درست نسبت به دیدگاه واقعی شیعه است، بلکه این کار ابن تیمیه دشمنی و بغض او با شیعیان را نشان می‌دهد که در تحلیل مسائل و مباحث علمی او نیز تأثیر گذاشته است. این در حالی است که اکثر صحابه نزد شیعیان جایگاه ویژه‌ای دارند و ارتدادی اگر در متون دینی نقل شده است، ربطی به خروج از دین ندارد و این ابن تیمیه است که برداشتی ناصحیح از روایات شیعه ارائه داده است. این مقاله به دنبال پاسخ اتهام ابن تیمیه درباره ارتداد صحابه نزد شیعه است. با رفع این اتهام نادرست، به خوبی روشن خواهد شد که دیدگاه اصلی شیعه در این خصوص چیست.

### اتهام ابن تیمیه در خصوص مرتد شدن صحابه نزد شیعه

یکی از تهمت‌های ابن تیمیه به شیعه مسئله ارتداد صحابه است. وی بعد از نقل مباحث علامه حلی در خصوص نص درباره امامت ائمه علیهم‌السلام، این موضوع را مطرح می‌کند و می‌گوید شیعیان، صحابه را به سبب انکار امامت ائمه علیهم‌السلام کافر و مرتد می‌دانند. وی در این خصوص می‌نویسد: «أن الرافضة يقولون إن الصحابة ارتدوا عن الإسلام بجحد النص إلا عددا قليلا نحو العشرة أو أقل أو أكثر مثل عمار وسلمان وأبي ذر والمقداد؛<sup>۱</sup> «رافضة می‌گویند صحابه به سبب انکار نص [بر امامت حضرت علی و ائمه علیهم‌السلام] از اسلام مرتد شدند، مگر عده کمی به اندازه ده نفر یا کمتر با بیشتر مانند عمار، سلمان، ابوذر و مقداد». اما باید گفت منشأ این اتهام، برداشت اشتباه و تحلیل غلط ابن تیمیه از روایات شیعه است. مقاله پیش رو روایات شیعه را بررسی و تحلیل می‌کند تا دیدگاه واقعی شیعه را در این خصوص روشن سازد.



۱. ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۲۴۹.

## بررسی روایات ارتداد

همچنان که گذشت، سخنان ابن تیمیه در حقیقت ناظر به برخی روایات در کتب شیعه است که می گوید صحابه و مردم غیر از تعداد محدودی بعد از پیامبر مرتد شدند. ابتدا این روایات را که تعداد آنها نیز فراوان است،<sup>۱</sup> نقل می کنیم و در ادامه بررسی می کنیم تا روشن سازیم آیا ظاهر این روایات، ادعای ابن تیمیه را ثابت می کند یا نه؟ باید یادآور شد روایاتی که در آنها لفظ ارتداد به کار رفته است<sup>۲</sup> و روایاتی که مفهوم و مضمون ارتداد از آنها برداشت می شود، در حد استفاضه اند که ما را از بررسی سند بی نیاز می کند<sup>۳</sup> و موجب اطمینان به صدور آن از معصوم می شود؛<sup>۴</sup> اما از باب اطمینان بیشتر روایات را بررسی سندی نیز می کنیم:

۱. روایتی را که در آن لفظ ارتداد به کار رفته است، شیخ مفید به این صورت نقل می کند: «بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ أَزْتَدُّ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَأَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَلِحَقُّوا بَعْدَ»؛<sup>۵</sup> «امام باقر علیه السلام فرمودند: مردم بعد از پیامبر ﷺ مرتد شدند، مگر سه نفر: مقداد، ابوذر و سلمان. سپس مردم حق را شناختند و به حق ملحق شدند».

روایت مزبور صحیح است. رجال این روایات عبارت‌اند از محمد بن الحسن بن

۱. محمد تقی مجلسی، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۱۸.

۲. گفتنی است در شیعه دو نوع کفر وجود دارد: کفر فقهی و کفر کلامی. کفر فقهی همان کفری است که موجب خروج از اسلام می شود که نتیجه انکار توحید، انکار رسالت یا یکی از ضروریات دین است. این کفر نزد اهل سنت تحت عنوان کفر اکبر یا کفر عقیدتی یاد می شود. کفر کلامی به معنای نفی ایمان است، نه نفی اسلام. لذا کسی را که منکر امامت باشد، مؤمن نمی نامند؛ اما وی به سبب اقرار به ارکان اسلام یعنی توحید و رسالت همچنان مسلمان به شمار می آید و در دنیا جان و مالش حرمت دارد. به سبب همین عدم تفکیک بین این دو کفر فقهی و کلامی، برخی از جمله ابن تیمیه در مواجهه با آثار علمای شیعه دچار اشتباه شده‌اند. آنان با مراجعه به کتب کلامی از تکفیرهای کلامی برداشت فقهی کرده و با استناد به تکفیرهای کلامی مدعی‌اند: شیعه معتقد به کفر صحابه یا اهل سنت است؛ در حالی که کفر کلامی ربطی به کفر فقهی و مسئله تکفیر ندارد و تخصصاً از موضع ادعا خارج است (نجم‌الدین جعفر بن حسن حلی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۴۵؛ سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ سید روح‌الله خمینی، تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۱۱۸؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۶، ص ۶۱).

۳. همان، ج ۱۰، ص ۲۸۶؛ ابوالقاسم خویی، مستند العروة الوثقی کتاب الخمس، ص ۳۰۸.

۴. آقایی‌الدین عراقی، تعلیقة استدلالیة علی العروة الوثقی، ص ۲۱۵.

۵. محمد مفید، الإختصاص، ص ۶. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مِثْنَى بْنِ الْوَلِيدِ الْحَنَاطِ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ. تَكَتْكَ ائِنَّ اَفْرَادِ عِدَّةٍ مِنْ اَصْحَابِنَا مَشْخُصٍ وَ دَارَى اَوْثِقَاتِ اَسْت (احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۷۸؛ حسن حلی، رجال العلامة الحلی، ص ۴۳۰).



احمد بن ولید که نجاشی<sup>۱</sup> و طوسی<sup>۲</sup> و دیگران او را ثقه دانسته‌اند. محمد بن حسن صفار نیز از بزرگان و موثق و جلیل‌القدر است.<sup>۳</sup> ایوب بن نوح نیز نزد نجاشی، طوسی و حلی موثق است.<sup>۴</sup> صفوان بن یحیی نیز از اصحاب اجماع و دارای توثیقات فراوان است.<sup>۵</sup> مثنی بن ولید نیز توثیق شده است.<sup>۶</sup> برید بن معاویه نیز توثیق دارد.<sup>۷</sup> در این روایت، سه نفر از اصحاب فقط از ارتداد مستثنا شده‌اند؛

۲. روایت دیگری را کشی این چنین نقل کرده است: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ اذْ تَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةً أَبُو دَرٍّ وَسَلْمَانُ وَالْمِقْدَادُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَأَيْنَ أَبُو سَاسَانَ وَأَبُو عَمْرَةَ الْأَنْصَارِيُّ؟<sup>۸</sup> «ابی بصیر گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم غیر از سه نفر یعنی ابوذر و سلمان و مقداد مرتد شدند. ابی بصیر گوید امام [با تعجب] فرمود: پس ابوساسان و ابوعمره کجایند؟ [پس چرا این دو نفر را جا انداختی؟]»

مشخص است به جز این سه نفر، افراد دیگری نیز هستند و امام برای ردیه زدن بر معنای ظاهری روایت، نام دو نفر را آوردند تا نشان دهند منظور روایت ارتداد چیز دیگری است و خواستند بیان کنند که اگر ما قائل باشیم به اینکه همه جز این سه نفر مرتد شدند، چرا از ابوساسان و انصاری نامی نیامده است؟

بزرگان شیعه از این روایت به صحیح<sup>۹</sup> ابی بصیر یاد می‌کنند. تفرشی<sup>۹</sup> و آیت‌الله خوئی<sup>۱۰</sup> آن را معتبر و صحیح دانسته‌اند. راویان این روایت عبارت‌اند از: ۱. محمد بن اسماعیل بندقی کثیر الروایه است و کلینی از او بسیار نقل کرده است. به همین

۱. احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۸۳.

۲. محمد طوسی، فهرست، ص ۴۴۲.

۳. احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۵۴؛ حسن حلی، رجال العلامة الحلی، ص ۱۵۷.

۴. احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۰۲؛ حسن حلی، رجال العلامة الحلی، ص ۱۲.

۵. احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۲۰؛ محمد طوسی، رجال الطوسی، ص ۳۵۹؛ محمد کشی، رجال الکشی، (چاپ مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام لإحياء التراث)، ص ۵۰۸.

۶. همان، ص ۳۳۸.

۷. احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۱۲. وجه من وجوه أصحابنا و فقیهه ایضا له محل عند الأئمة.

۸. محمد کشی، رجال الکشی، (چاپ دانشگاه مشهد)، ص ۸. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ.

۹. مصطفی تفرشی، نقد الرجال، ج ۲، ص ۱۲۶.

۱۰. ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۳۴۰.

دلیل بزرگان روایت او را حسن یا صحیح می‌دانند که بر توثیق او دلالت می‌کند؛<sup>۱</sup> فضل بن شاذان از بزرگان شیعه و دارای توثیقات بسیار است؛<sup>۲</sup> ابن ابی عمیر از اصحاب اجماع و موثق است؛<sup>۳</sup> ابراهیم بن عبد الحمید ثقه است.<sup>۴</sup> برخی گفته‌اند او واقفی است؛ ولی در این صورت نیز او را ثقه دانسته‌اند؛<sup>۵</sup> ابی بصیر از اصحاب اجماع و موثق است؛<sup>۶</sup>

۳. روایت دیگری نیز به این صورت از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ النَّبِيَّ لَمَّا قُبِضَ ارْتَدَّ النَّاسُ عَلَى أَعْقَابِهِمْ كَفَّارًا إِلَّا ثَلَاثًا سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادَ وَأَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا لَا وَاللَّهِ لَا نَعْطِي أَحَدًا طَاعَةً بَعْدَكَ أَبَدًا قَالَ وَلَمْ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِيكَ يَوْمَ غَدِيرِ [خُم] قَالَ وَتَفْعَلُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَأَتُونِي غَدًا مُحَلِّقِينَ قَالَ فَمَا أَتَاهُ إِلَّا هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ؛ «عمر و بن ثابت گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفتند، مردم به دین پیشینیانشان که کافر بودند، برگشتند [مرتد شدند]، جز سه نفر: سلمان، مقداد و ابوذر غفاری. وقتی رسول خدا از دنیا رفتند، چهل مرد نزد حضرت علی آمدند و گفتند: نه، به خدا قسم، ما بعد از تو هرگز از کسی اطاعت نخواهیم کرد. حضرت فرمودند: چرا؟ گفتند: ما آنچه را رسول خدا در روز غدیر (خم) به تو گفت، شنیدیم. حضرت فرمودند: [به دستور پیامبر] عمل می‌کنید؟ گفتند: بله. حضرت فرمودند: پس، فردا سرتراشیده نزد من آید. جز آن سه نفر، کسی نزد حضرت نیامد».<sup>۷</sup>

این روایت به سبب وجود دو راوی در سند آن یعنی موسی بن سعدان<sup>۸</sup> و

۱. محمد حر عاملی، الرجال، ص ۲۸۵؛ همو، وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۴۶۲.
۲. احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۰۷؛ محمد کشی، رجال الکشی، (چاپ مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام لإحياء التراث)، ص ۵۰۸.
۳. همان، ص ۳۲۷؛ محمد کشی، رجال الکشی، (چاپ مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام لإحياء التراث)، ص ۵۵۶.
۴. محمد طوسی، فهرست، ص ۱۷.
۵. ابن داود، رجال ابن داود، جزء دوم، ص ۴۱. البته اصحاب اجماع نیز از او نقل روایت کرده‌اند که این خود دلیلی دیگر بر وثاقت اوست. همچنین باید یادآوری کرد در صورتی که ثابت شود ابراهیم بن عبد الحمید واقفی است، روایت موثقه است.
۶. احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۳۱؛ محمد کشی، رجال الکشی، (چاپ مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام لإحياء التراث)، ص ۲۳۸.
۷. محمد مفید، الإختصاص، ص ۶.
۸. احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۰۴.

عبدالله بن القاسم بن حارث حضرمی که غالی است،<sup>۱</sup> ضعیف است؛ اما از باب مؤید می توان به آن استناد کرد؛

۴. ثقة الاسلام کلینی در کافی در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «کان الناس اهل رده بعد النبی صلی الله علیه و آله إلا ثلاثة. فقلت: ومن الثلاثة؟ فقال: المقداد بن الأسود، وأبو ذر الغفاری، وسلمان الفارسی، رحمة الله وبرکاته علیهم، ثم عَرَفَ أَناسٌ بعدَ یسیر»؛<sup>۲</sup> «مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل رده بودند، مگر سه نفر. [راوی می گوید] گفتم آن سه نفر چه کسانی بودند؟ فرمود: مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان. سپس عده ای حق را شناختند و بعد از مدتی بازگشتند».

تنها اشکال سندی این روایت عدم توثیق سدیر بن حکیم است که البته آیت الله خویی او را به سبب شهادت علی بن ابراهیم بر وثاقتش ثقة دانسته است (از جهت اینکه این شخص از راویان تفسیر قمی است).<sup>۳</sup> در این روایت نیز آمده است که بعد از مدتی عده ای بسیار نیز بر سه نفر مستثنا اضافه شدند؛

۵. روایت دیگری<sup>۴</sup> به این صورت از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «وَاللَّهِ هَلَكُوا إِلَّا ثَلَاثَةً ثُمَّ لِحِقَ أَبُو سَاسَانَ وَعَمَّارٌ وَشُتَيْرَةٌ وَبُوعَمْرَةَ فَصَارُوا سَبْعَةً»؛<sup>۵</sup> «به خدا قسم، مردم هلاک شدند، مگر سه نفر، و بعداً ابوساسان، عمار، شتیره و ابوعمره ملحق شدند و به هفت نفر رسیدند».

تمام روایات این روایت توثیق دارند. تنها اختلاف در احمد بن محمد بن یحیی العطار است که در کتب رجالی دست اول توثیق ندارد؛ اما بزرگان، روایت او را صحیح دانسته اند که بر وثاقت دلالت می کند.<sup>۶</sup> هر چند آیت الله خویی توثیقات شهید ثانی و متأخرین در خصوص او را می آورد، در ادامه او را مجهول می داند؛<sup>۷</sup> اما در جای دیگر احتمال می دهد که ممکن است در اینجا تصحیف صورت گرفته باشد؛ یعنی در اصل

۱. همان، ص ۲۲۶.

۲. محمد کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۴۵.

۳. ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۹.

۴. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمَغِيرَةِ.

۵. محمد کشی، رجال الکشی، (چاپ مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث) ص ۷؛ محمد مفید، الإختصاص، ص ۶.

۶. محمد حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۳۱۳.

۷. ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۲۲.

محمد بن احمد بن یحیی بوده است که در این صورت توثیق می شود.<sup>۱</sup> این روایت با سندی دیگر با اختلاف کم در اصول کافی نیز نقل شده است.<sup>۲</sup>

در این روایت، چهار نفر دیگر نیز به مقداد، سلمان و ابوذر ملحق شدند. روایات دیگری نیز به مضمون روایات فوق وجود دارد.<sup>۳</sup>

بنابراین روایات در خصوص ارتداد در مجموع از نظر سندی معتبر است. حال باید از نظر دلالتی آنها را بررسی کرد و دید مراد از این روایات - که در حقیقت به جریان جانشینی حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند - چیست. آیا از ظاهر آنها می توان برداشت کرد که مردم غیر از چند نفر با قبول نکردن جانشینی حضرت علی علیه السلام، همه از اسلام برگشتند و کافر شدند یا این روایت ناظر به چیز دیگری است؟

## پاسخ اتهام ابن تیمیه

### ۱. پاسخ نقضی

باید یادآوری کرد که مضمون روایات شیعه با عبارات تنیدی در منابع معتبر اهل سنت درباره صحابه نقل شده است. بخاری روایتی را از پیامبر به این صورت می آورد: «إِنَّهُمْ أَزْتَدُوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».<sup>۴</sup> در روایت دیگری نقل شده است: «وَأِنَّهُمْ لَم يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ».<sup>۵</sup> عبارات دیگری نیز با نقل های دیگری<sup>۶</sup> آمده است. از ظاهر این روایات برداشت می شود که صحابه بعد از پیامبر دچار ارتداد شدند و از دین رسول خدا برگشتند. البته برخی بزرگان اهل سنت، احادیث ارتداد صحابه را به خروج از دین ربط نداده و آن را به کوتاهی در خصوص حقوق واجب الهی تفسیر کرده اند. ابن منظور ذیل حدیث حوض می نویسد: مراد از ارتداد این است که آنها از ایفای برخی واجبات تخلف کردند و از روایت، برگشت به کفر اراده نشده است، هر چند برخی

۱. همان، ج ۱۶، ص ۴۰. باید یادآوری کرد که پدر این روایت محمد بن یحیی است که توثیق دارد (احمد نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۵۳).

۲. محمد کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۵۳.

۳. محمد کشی، رجال الکشی: إختیار معرفة الرجال، ص ۱۲. محمد مفید، الإختصاص، ص ۱۰.

۴. محمد بخاری، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۷.

۵. «از روزی که تو از آنها جدا شدی، اینها به ارتداد و دوران جاهلیت برگشتند» (همان، ج ۳، ص ۱۲۲۲، ح ۳۱۷۱).

۶. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۶، ص ۳۰۴.



اعراب کافر شدند.<sup>۱</sup> ابن جزری نیز از بزرگان نقل می‌کند و می‌نویسد: ارتداد در این روایت به معنی خروج از دین نیست، بلکه مراد تأخیر از برخی حقوق واجب بوده است که صحابه در آن کوتاهی کردند.<sup>۲</sup> ابن حجر نیز عبارتی از بیضاوی در توجیه معنی ارتداد می‌آورد مبنی بر اینکه احتمال دارد مراد روایت گنه‌کارانی از مؤمنان باشد که از استقامت برگشتند و اعمال صالح خود را به گناه تبدیل کردند.<sup>۳</sup>

## ۲. پاسخ حلی

### الف) ارتداد در این روایات به معنای لغوی است، نه اصطلاحی

در روایات فوق که لفظ ارتداد به کار رفته، معنای لغوی مراد است، نه اصطلاحی (خروج از دین). به عبارت دیگر روایات در این خصوص ناظر به این امر نیست که تمام صحابه از دین خارج و مرتد شدند و به کفر بازگشتند، بلکه ارتداد در اینجا به معنی «بازگشت» به کار رفته است؛<sup>۴</sup> یعنی برگرداندن چیزی یا به ذات خود یا به حالتی از حالاتش.<sup>۵</sup> ارتداد اگر به معنی اصطلاحی (خروج از دین) می‌بود، لازم بود قرینه یا قیدی مانند «عن الدین» به آن اضافه شود تا مشخص شود مراد کدام معناست. لذا می‌بینیم در قرآن، ارتداد، هم به معنی لغوی و هم به معنای اصطلاحی آن البته با قید «عن دینه» آمده است؛ برای مثال در آیه «لَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا...»<sup>۶</sup> در اینجا «ارتد» به معنی بازگشت آمده است؛ یعنی بازگشت بینایی حضرت یعقوب بعد از اینکه آن را از دست داده بود؛ اما اگر مراد از ارتداد، برگشتن و خروج از دین باشد، در اینجا باید قرینه یا قیدی بیاید تا روشن شود معنای اصطلاحی مد نظر بوده است. لذا هر جا در آیات چنین معنایی قصد شده، مقید آمده است؛ از قبیل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»<sup>۷</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید،

۱. ابن اثیر جزری، النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۱۴؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۷۳.

۲. ابن جوزی، کشف المشکل من حدیث الصحیحین، ج ۲، ص ۳۵۶.

۳. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۱، ص ۳۸۶.

۴. احمد فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۲۴.

۵. حسین راغب، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۸.

۶. «پس چون مژده‌رسان آمد، آن [پیراهن] را بر چهره او انداخت. پس بینا شد» (یوسف، ۹۶).

۷. مانند، ۵.



هرکس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند». نیز در آیه ﴿وَمَنْ يَتَدَنَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾؛<sup>۱</sup> «و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می شود و ایشان اهل آتش اند و در آن ماندگار خواهند بود». در روایات نیز هرگاه معنی خروج از اسلام مراد بوده، قید «ارتد عن الاسلام»<sup>۲</sup> آمده است.

با این بیان، در روایاتی که لفظ ارتداد در آنها به کار رفته است، مراد کفر و خروج از دین نیست؛ زیرا اگر مقصود معنای مصطلح می بود، باید قیدی به آن افزوده می شد تا مشخص شود مراد معنای لغوی نیست.

### ب) مراد از ارتداد در روایات فوق، نقض عهد امامت است

یکی از اشتباهات مخالفان مذهب شیعه به ویژه ابن تیمیه این است که ارتداد را در روایات فوق حمل به ارتداد فقهی می کنند؛ در حالی که این تفسیر غلط است و طبق روایات و بیان علمای شیعه، مراد ارتداد از ولایت حضرت علی است که مربوط به ایمان است، نه اسلام؛ یعنی کسانی که در جریان ولایت و جانشینی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه حضور داشتند و حجت برای آنها تمام شد؛ ولی از پذیرفتن حق (امامت) سر باز زدند و از دایره ایمان خارج شدند، نه اینکه از دایره اسلام خارج شوند. این چیزی است که روایات و سخنان بزرگان آن را تأیید می کند.

### قرینه اول: روایات

با دقت در روایاتی که در حد مستفیض نیز هستند، به این نکته پی می بریم که مردم بعد از پیامبر به سبب کوتاهی در قبول ولایت حضرت علی، از ایمانی که قبلاً داشتند، برگشتند. در روایتی از امام صادق آمده است: زمانی که پیامبر فرمود «من كنت مولاه فهذا علي مولاه»، مردم به بیعت با حضرت علی ایمان آوردند؛ اما بعد از پیامبر به بیعت با حضرت علی کافر شدند. اینها کسانی اند که چیزی از ایمان در دل آنها باقی نماند.<sup>۳</sup>

۱. «و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می شود و ایشان اهل آتش اند و در آن ماندگار خواهند بود» (بقره، ۲۱۷).

۲. محمد کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۵۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۲۰.

در روایت دیگری آمده است که عده‌ای با ترک ولایت حضرت علی ارتداد در ایمان پیدا کردند.<sup>۱</sup> با دقت در این روایات روشن می‌شود که مراد از ارتداد اصحاب بعد از پیامبر ﷺ، بازگشت از اصل دین نبوده، بلکه بازگشت از مهم‌ترین واجبات دینی یعنی بیعت با حضرت علی علیه السلام به عنوان ولی و جانشین رسول خدا بوده است.

همچنین با دقت در متن برخی روایات ارتداد این مطلب به وضوح مشخص می‌شود که خود معصوم نیز ارتداد از اسلام را اراده نکرد است؛ چراکه در بعضی از این احادیث راوی از امام معصوم در خصوص همین «ارتد الناس» می‌پرسد و برداشت شخص سؤال‌کننده از امام هم به مانند همان برداشت (خروج از دین) است که ابن تیمیه از روایات داشته است؛ ولی امام این عقیده را رد می‌کند، بعد از اینکه سائل می‌پرسد: به جز سه نفر یعنی ابوذر، سلمان و مقداد بقیه مرتد شدند؟ امام فرمود: پس ابوساسان و ابوعمره انصاری کجایند؟<sup>۲</sup> در حقیقت این روایت ردی است بر این ادعا و اتهام که برخی گمان می‌کردند ائمه معتقد به کفر و خروج تمام مردم غیر از سه نفر از دین بودند. مؤید این مطلب عبارت «ثم عرف أناسٌ بعدَ یسیر» در برخی روایات است که به برگشت عده‌ای اشاره می‌کند که حق را شناختند و از بیعت با خلیفه اول سر باز زدند.<sup>۳</sup> همچنین اگر مراد از رده در روایات مورد استناد ابن تیمیه ارتداد از اسلام بود، با برگشتن آنها حکم ارتداد فطری که قتل بود، از آنان برداشته نمی‌شد؛ همچنان که علما نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند.<sup>۴</sup>

### قرینه دوم: ارتداد مردم بعد از امام حسین

گفتنی است جمله «ارتد الناس الا ثلاثة» تنها در حق اصحاب پیامبر ﷺ نیامده، بلکه در خصوص زمان‌های بعد و برای افراد دیگر نیز نقل شده است. در رجال کشی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «ارتد الناس بعد قتل الحسين عليه السلام ثلاثة أبو خالد الكابلي ويحيى بن أم الطويل وجبير بن مطعم، ثم إن الناس لحقوا وكثروا»؛<sup>۵</sup> «مردم بعد از

۱. همان، ص ۴۲۰-۴۲۱.

۲. محمد کشی، رجال کشی: إختیار معرفة الرجال، (چاپ مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث)، ص ۸.

۳. محمد کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۵۳.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۵۹.

۵. کشی، محمد، رجال کشی، (چاپ دانشگاه مشهد)، ص ۱۲۳.

شهادت امام حسین علیه السلام مرتد شدند. غیر از ابو خالد، یحیی و جبیر. سپس [به تدریج] مردم پیوستند و جمعشان زیاد شد». بنابراین اگر درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله ارتداد آمده، درباره مردم عصر امام حسین علیه السلام نیز که صحابه و تابعین هم بودند، آمده است. این روایت در حقیقت قرینه می شود برای فهم روایت های ذکر شده که معنی ارتداد را بهتر بفهمیم. قطعاً در روایت فوق، منظور ارتداد فقهی نیست، بلکه مراد شکستن پیمان و بیعت است. ارتداد در این روایت و روایات قبلی را اگر کنار هم بگذاریم، مشخص می شود که ارتداد در هر دو به معنی پیمان شکنی بوده است. در غدیر خم پیمان گرفته شد؛ اما چند ماه بعد پیمان شکنی شد. در خصوص امام حسین علیه السلام نیز پیمان بستند که امام را یاری کنند؛ ولی عهد خود را شکستند؛ اما بعد از مدتی عده بسیاری مانند تواین پشیمان شدند و برگشتند؛ چنان که جمله «ثم إن الناس لحقوا وكثروا» این را ثابت می کند. از این رو این امر دلالت می کند بر اینکه ارتداد به معنای عدم التزام و عدم تعهد به بیعتی است که کرده بودند، چه زمان پیامبر و چه زمان امام حسین. لذا در هر دو جا از واژه ارتداد استفاده شده است و ما هیچ روایتی نداریم که اهل بیت علیهم السلام - چه در زمان حضرت علی علیه السلام و چه زمان امام حسین علیه السلام - با بقیه مردم معامله مرتدین داشته باشند. لذا این خود بهترین قرینه است بر اینکه منظور، ارتداد فقهی یعنی خروج از اسلام و جدا شدن از دین نبوده است.

### قرینه سوم: اقوال بزرگان دین

تحلیل و دیدگاه بزرگان شیعه در خصوص ارتداد صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله همان ارتداد ایمانی است که مراد نقض عهدی است که با حضرت علی علیه السلام بسته بودند. جهت اطلاع، به اقوال چند تن از بزرگان اشاره می کنیم:

شیخ مفید، قضیه ارتداد ایمانی مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را این چنین تشریح می کند: شیعه در کفر محارب علی اجماع دارد؛ ولی اگر کفر آنان به سبب تأویل (از روی دلیل یا شبهه) باشد، باعث خروج آنها از حکم اسلام نمی شود و اینها در صورتی که فی الجمله به شرع عمل، و اظهار شهادتین می کنند، حکمشان مانند کافر از دین خارج شده نیست، هر چند به خاطر کفرشان از ایمان بیرون اند.<sup>۱</sup> طبق بیان شیخ مفید، کفر مراتبی دارد که

۱. محمد مفید، الجمل، ص ۳۰.

یک مرحله آن انکار به سبب تأویل و شبهه است که عده‌ای در خصوص حضرت علی داشتند و این کفر با خروج از دین یا انکار ضروری دین فرق دارد. درحقیقت این کفر در برابر ایمان است، نه اسلام. به همین دلیل به کار بردن لفظ کفر یا ارتداد در خصوص منکران امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام خروج از دین نیست.

میرداماد نیز در تعلیقه‌ای بر رجال کشی، ذیل یکی از روایات ارتداد می‌نویسد: مقصود، ارتداد از اسلام نیست، بلکه تخلف از برخی حقوق واجب است.<sup>۱</sup> آیت‌الله گلپایگانی تحلیل شایسته‌ای ذیل روایات ارتداد دارد و آن اینکه ارتداد در این روایت ارتداد اصطلاحی نیست که باعث کفر، نجاست و قتل شود، بلکه شکستن پیمان ولایت است و مراد نوعی برگشت آنها از سیره و روش پیامبر و رعایت نکردن وصیت پیامبر است؛ و الا اگر مقصود ارتداد اصطلاحی بود، بر امام علی واجب بود که بعد از به قدرت رسیدن و تسلط بر امور، آنها را با شمشیر می‌کشت؛ خصوصاً اینکه توبه مرتد فطری مانع کشتن او نمی‌شود و این ارتداد، قتل را مرتفع نمی‌کند، بلکه وی هرچند توبه کند، کشته می‌شود.<sup>۲</sup> امام خمینی نیز می‌گوید: ظاهراً مراد این روایات، ارتداد تمام مردم نیست - چه کسانی که در محل و شهر وحی حاضر بودند و چه کسانی که جزء حاضران نبودند - و احتمال دارد مراد از «ارتد الناس» شکستن پیمان ولایت هرچند به صورت ظاهری یا از باب تقیه باشد، نه اینکه مراد ارتداد از اسلام باشد. این قول نزدیک‌تر به صواب است.<sup>۳</sup>

باید یادآوری کرد در برخی روایات<sup>۴</sup> که لفظ کفر نیز به کار رفته است، مراد کفر و برگشتن از دین نیست، بلکه ناسپاسی در برابر شکر نعمت یا کفر به معنای ترک فرامین الهی است که با اسلام داشتن قابل جمع است. لذا بزرگان شیعه در این موارد همین نظریه را مطرح می‌کنند. شیخ انصاری با نسبت دادن کفر به مخالفان به شدت مخالفت کرده، در پاسخ به کسانی که برای اثبات کفر مخالفان به روایات استناد کرده‌اند،

۱. محمد کشی، رجال کشی: اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میرداماد الأسترآبادی)، ج ۱، ص ۵۱.

۲. محمدرضا گلپایگانی، نتایج الأفكار، ص ۱۹۶.

۳. روح‌الله خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۴۴۶.

۴. از تَدَّ النَّاسُ عَلَى أَعْقَابِهِمْ كُفَّاراً إِلَّا ثَلَاثاً (محمد کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۸۹).

می‌نویسد: مراد از این کفر، مقابل ایمان است که از اسلام اخص است.<sup>۱</sup> صاحب جواهر نیز می‌گوید: پس شاید آنچه در روایات فراوان از تکفیر منکر امام علی آمده است، بر کفر در مقابل ایمان حمل شود.<sup>۲</sup> مرحوم حکیم نیز می‌نویسد: اما چیزی که از نصوص برداشت می‌شود، این است که آنها در مقام اثبات کفر در مقابل ایمان برای مخالفان‌اند؛ همچنان‌که این از تقابل کافر و مؤمن آشکار است.<sup>۳</sup> امام خمینی نیز از جمله کسانی است که تقابل در این‌گونه روایات را میان کفر و ایمان دانسته و به کسانی که برای اثبات مدعای خود (در تکفیر مخالفان) به روایات تمسک کرده‌اند، هشدار داده است.<sup>۴</sup>

بنابراین چیزی که ابن تیمیه از روایات برداشت می‌کند و بر شیعه تهمت مرتد دانستن صحابه را می‌زند، برخلاف چیزی است که خود علمای شیعه از آن روایات برداشت کرده‌اند.

### ج) مراد از استثنا در روایات، ذکر خالص‌ترین اصحاب است

روایات معتبر شیعه<sup>۵</sup> تعداد اصحاب برگزیده را دوازده هزار نفر شمرده است<sup>۶</sup> که این تعداد نیز به سبب انحراف نیافتن از مسیر اصلی اسلام مورد تمجید قرار گرفته‌اند. نیز برخی روایات ارتداد چهار نفر و برخی سه نفر را مستثنا کرده‌اند و در بعضی روایات آمده است که تعدادی از مردم به آنها ملحق شدند و در برخی روایات تنها مقدار مستثنا شده است. از تمام اینها می‌فهمیم که مستثنا کردن چند نفر براساس اختلاف مراتب ایمان صحابه بوده است<sup>۷</sup> و به معنی حصر در آنها نیست. در ادامه، قرآینی می‌آوریم که این مدعا را ثابت می‌کند:

### قرینه اول

برخی روایات برگشت صحابه را به معنی وجود شک و شبهه در قلب آنها تفسیر کرده‌اند.

۱. مرتضی انصاری، کتاب الطهارة، ج ۵، ص ۱۲۳.

۲. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۶، ص ۶۰.

۳. محسن حکیم، مستمسک عروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۹۴. روح‌الله خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۰.

۵. حسین نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۱۲.

۶. محمد صدوق، الخصال، ص ۶۳۹.

۷. سلیمان ماحوزی، کتاب الاربعین، ص ۲۹۲.



مفضل گوید: اهل ارتداد را بر امام صادق عرضه کردم. پس نام هرکس را می‌بردم، می‌فرمود: دور شد؛ حتی حذیفه و ابن مسعود. سپس فرمود: اگر کسانی را می‌خواهی که هیچ (شک و شبهه‌ای) بر آنان وارد نشد، بر تو باد به این سه نفر: ابوذر، مقداد و سلمان.<sup>۱</sup> شبیه همین روایت را فضیل از امام صادق در خصوص عمار پرسید که امام فرمود: اگر مرادت کسانی است که شک و شبهه در آنها راه پیدا نکرد، آنها سه نفرند.<sup>۲</sup> مانند همین روایت از امام باقر درباره عمار، سلمان و ابوذر نقل شده است که دچار تردید شدند.<sup>۳</sup> با دقت در این روایات به این مطلب پی می‌بریم که روایات ارتداد ربطی به مسئله ارتداد از دین ندارد، بلکه قراین موجود در روایات، رتبه اصحاب در خصوص تحمل سکوت و برخورد صبورانه حضرت علی علیه السلام درباره غصب خلافت را نشان می‌دهد که برخی از سکوت حضرت با داشتن اسم اعظم، شگفت‌زده شدند و در دل آنها مقداری شک به وجود آمد؛ اما برخی مانند مقداد تردیدی در این خصوص نکردند و تسلیم رفتار امام شدند. اگر غیر از این بود، حضرت آخر روایت نمی‌فرمود این هفت نفر حق را شناختند. به عبارت دیگر این کار و تردید آنها درحقیقت ترک اولایی بوده است که مرتکب شدند و این به درجه والای یقین و ایمان آنها مربوط می‌شود.

### قرینه دوم

قرینه دیگر که ثابت می‌کند مراد از ارتداد در این روایات برگشت از دین نیست، بلکه درجه ایمان در حد بالای برخی اصحاب است، روایتی است که می‌گوید تمام اصحاب تحت تأثیر شرایط قرار گرفتند و در دلشان ناراحتی پدید آمد و تنها کسی که همچون پاره‌آهن محکم بود، مقداد بود.<sup>۴</sup> در روایت دیگری آمده است: وقتی ابوبکر آمد و از حضرت علی خواست بیعت بگیرد، سلمان و ابوذر با تعجب گفتند: ابوبکر از حضرت علی دارد بیعت می‌گیرد؛ درحالی که اگر حضرت خداوند را قسم بدهد، چه اتفاقی می‌افتد؟ اما مقداد گفت اراده خدا به این امر چنین تعلق گرفته است. سپس امام صادق

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۱۴.

۲. محمد عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳. محمد کشی، رجال الکشی: اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲؛ محمد مفید، الإختصاص، ص ۱۰.

۴. محمد کشی، رجال الکشی: اختیار معرفة الرجال، (چاپ مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث)، ص ۱۱.

فرمود: مقدار در آن لحظه بزرگ‌ترین مردم از نظر ایمان بود.<sup>۱</sup> این دو روایت به خوبی نشان می‌دهد تنها کسی که رتبه ایمان بالا داشت و تسلیم محض رفتار و حرکات حضرت علی شد و هیچ اعتراض و شکی به دل راه نداد، مقدار بود؛ اما بقیه اصحاب از جمله سلمان و ابوذر برایشان سنگین بود که کسی بتواند حق حضرت علی را غصب کند و حضرت از اسم اعظم (جهت غلبه) استفاده نکند.

بنابراین طبق این قرینه و قرینه اول، اختلاف در تعداد افراد مستثنا نشان از اختلاف درجه ایمان آنان به ولایت است؛ افرادی که تنها برای رضای خدا از حضرت علی دفاع کردند؛ و الا کسان دیگری مانند زبیر نیز بودند که به سبب تعصب قومی از حضرت دفاع می‌کردند؛<sup>۲</sup> اما در روایات مستثنا نشده‌اند؛ چون به درجه ایمان و ولایت امثال مقدار و سلمان و عمار و ابوذر نرسیده بودند.

### قرینه سوم

در منابع اهل سنت<sup>۳</sup> و شیعه، به بیش از سی نفر از صحابه از جمله خالد بن سعید، براء بن عازب، عبادة بن صامت،<sup>۴</sup> عبدالله بن مسعود، بریده، خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف و ابویوب انصاری و ابوالهیثم<sup>۵</sup> و عده بسیاری از بنی هاشم<sup>۶</sup> اشاره شده است که از بیعت با خلیفه اول سرپیچی کردند و خلافت را حق حضرت علی می‌دانستند؛ ولی در عین حال از ارتداد مستثنا نشده‌اند. از این رو اگر بنا بود مردم به سبب اتفاقات بعد از پیامبر به ویژه مسئله ولایت حضرت علی مرتد باشند، باید این افراد که با خلفا بیعت نکردند و معتقد بودند خلیفه برحق حضرت علی است، از ارتداد مستثنا می‌شدند؛ در حالی که عده معدودی از ارتداد جدا شدند. این نشان می‌دهد روایات ارتداد بر برگشت از دین دلالت نمی‌کند، بلکه با گلچین کردن عده‌ای، درجه ایمان آنها را نشان داده است؛ به ویژه اینکه افراد مستثنا جایگاه خاصی نزد اهل بیت داشتند که در روایات

۱. محمد مفید، الإختصاص، ص ۱۱.

۲. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳. ابن الوردي، تاریخ ابن الوردي، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ منصور آبی، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۷.

۵. محمد صدوق، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵.

۶. عمادالدین ابوالفداء، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۹.

فراوانی نیز به آن اشاره شده است.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر کسانی که حق اهل بیت را به کامل ترین وجه ادا کردند، سلمان و ابوذر و مقداد بودند؛ اما عموم مردم هرگز به مانند آن چند صحابی حق اهل بیت را ادا نکردند، نه اینکه کلاً از دین برگشته باشند. پس طبق قرینه مذکور، روایات ارتداد به مسئله خروج از دین که ابن تیمیه به شیعه اتهام می‌بندد، ارتباطی ندارد.

### قرینه چهارم

قرینه دیگر در این خصوص که ثابت می‌کند مراد از روایات ارتداد، خروج از این دین نیست، ده‌ها هراز صحابه مورد تمجید و مدح در روایات<sup>۲</sup> معتبر<sup>۳</sup> و متون تاریخی است که از دین منحرف نشدند. همچنین شرکت<sup>۴</sup> هزاران صحابه<sup>۵</sup> در جنگ جمل و صفین و شهادت عده بسیاری از آنها مانند حذیفه، ذوالشهادتین،<sup>۶</sup> ابوفضاله انصاری،<sup>۷</sup> هاشم بن عتبّه،<sup>۸</sup> سهیل بن عمرو،<sup>۹</sup> عبدالله بن بدیل و برادرش،<sup>۱۰</sup> عبدالله بن کعب،<sup>۱۱</sup> ابوعمره انصاری،<sup>۱۲</sup> ابو حازم بجلی،<sup>۱۳</sup> محمد بن سلیمان بن رفاعه،<sup>۱۴</sup> جندب بن زهیر،<sup>۱۵</sup> سعد بن حارث،<sup>۱۶</sup> عبدالله بن ارقم<sup>۱۷</sup> و یعلی بن امیه<sup>۱۸</sup> است که از روایات ارتداد نیز مستثنا

۱. محمد ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۱۱۳۹.
۲. محمد صدوق، الخصال، ص ۶۳۹.
۳. حسین نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۱۲.
۴. شمس الدین ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۴۸۴.
۵. محمد طوسی، الأمالی، ص ۷۲۷.
۶. محمد حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۴۸.
۷. ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۴، ص ۱۷۲۹.
۸. ابن حبان، الثقات، ج ۳، ص ۴۳۷.
۹. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۶۹.
۱۰. ابن حجر عسقلانی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴، ص ۲۱.
۱۱. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۸۱.
۱۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۵.
۱۳. ابن حجر عسقلانی، الإصابة، ج ۷، ص ۸۲، رقم ۹۷۲۶.
۱۴. همان، ج ۶، ص ۱۵.
۱۵. ابونعیم اصفهانی، معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۵۸۰.
۱۶. ابن حجر عسقلانی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۳، ص ۵۰.
۱۷. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۱۱.
۱۸. ابن حجر عسقلانی، الإصابة، ج ۶، ص ۶۸۵.



نشوند. این نشان می‌دهد که روایات ارتداد دلالتی بر خروج از دین ندارد، بلکه مراد تفاوت آنها در درجهٔ ایمان مد نظر بوده است.

### نتیجه

با بررسی روایات ارتداد مشخص شد که مراد از این روایت، ارتداد از دین نیست. در صورتی که ارتداد، مطلق و بدون قرینه ذکر شود، همان معنای لغوی مراد است. در روایات مورد استناد ابن تیمیه، روشن شده که ارتداد در آنها بدون قرینه آمده است. لذا بر کفر کسی دلالت نمی‌کند، بلکه با دقت در متون همان روایات و روایاتی دیگر مشخص شده که منظور روایات ارتداد ایمانی است یا به درجهٔ ایمانی و جایگاه آنها در تسلیم شدن به گفتار و رفتار ولایت اشاره می‌کند که در این صورت این مسئله هیچ ربطی به ارتداد از دین ندارد.



## منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن اثير جزرى، مبارك، النهاية في غريب الحديث والأثر، تحقيق: طناحى، قم: مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، چاپ چهارم، ١٣٦٧ ش.
٣. ابن الوردى، زين الدين، تاريخ ابن الوردي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.
٤. ابن تيميه، أحمد، منهاج السنة النبوية، تحقيق: محمد رشاد سالم، بی جا: مؤسسه قرطبة، ١٤٠٦ق.
٥. ابن جوزى، ابوالفرج، المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، بيروت: دار صادر، ١٣٥٨ق.
٦. ابن جوزى، ابوالفرج، كشف المشكل من حديث الصحيحين، تحقيق: على حسين البواب، رياض: دار الوطن، ١٤١٨ق.
٧. ابن حبان، محمد، الثقات، تحقيق: شرف الدين، بيروت: دارالفكر، ١٩٧٥م.
٨. ابن داود، حسن بن على، رجال ابن داود، تحقيق: محمدصادق بحرالعلوم، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ١٣٤٢ش.
٩. ابن عبدالبر، يوسف، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ق.
١٠. ابن كثير، اسماعيل، البداية والنهاية، بيروت: مكتبة المعارف، بی تا.
١١. ابن منظور، محمد، لسان العرب، تحقيق: جمال الدين ميردامادى، بيروت: دارالفكر، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
١٢. أبوالفداء، عمادالدين، المختصر في أخبار البشر، نرم افزار الجامع الكبير.
١٣. اصفهاني، ابونعيم، معرفة الصحابة، رياض: دار الوطن للنشر، چاپ اول، ١٤١٩ق.
١٤. انصارى، مرتضى، كتاب الطهارة، قم: كنگره جهانى بزرگداشت شيخ اعظم انصارى، ١٤١٥ق.
١٥. آبي، منصور، نثر الدر في المحاضرات، تحقيق: خالد عبدالغني، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق.
١٦. بخارى، محمد، صحيح البخاري، تحقيق: مصطفى ديب البغا، چاپ دوم، بيروت: دار ابن كثير، ١٤٠٧ق.
١٧. ترمذى، محمد، سنن الترمذي، تحقيق: أحمد محمد شاکر و ديگران، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
١٨. تفرشى، مصطفى، نقد الرجال، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث، ١٣٧٧ق.
١٩. حاکم نيشابورى، محمد، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت:

دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.

٢٠. حر عاملی، محمد، الرجال، قم: مؤسسه علمی فرهنگي دارالحدیث، ١٤٢٧ق.
٢١. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ق.
٢٢. حکیم، سیدمحسن، مستمسک العروة الوثقی، قم: مؤسسه دار التفسیر، ١٤١٦ق.
٢٣. حلی (محقق)، نجم الدین جعفرین حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم: اسماعیلیان، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.
٢٤. حلی، حسن، رجال العلامة الحلی، تصحیح: محمدصادق بحر العلوم، قم: الشریف الرضی، چاپ دوم، ١٤٠٢ق.
٢٥. خمینی، روح الله، تحریر الوسيلة، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، بی تا.
٢٦. خمینی، روح الله، کتاب الطهارة، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا.
٢٧. خویی، ابوالقاسم، مستند العروة الوثقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ١٤١٥ق.
٢٨. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بی جا: بی نا، چاپ پنجم، ١٤١٣ق.
٢٩. ذهبی، شمس الدین، تاریخ الإسلام، تحقیق: عمر عبدالسلام، بیروت: دار الكتاب العربی، ١٤٠٧ق.
٣٠. راغب، حسین، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، ١٤١٢ق.
٣١. صدوق، محمد، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جماعة المدرسین، ١٤٠٣ق.
٣٢. طباطبائی یزدی، محمدکاظم، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشى)، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٩ق.
٣٣. طوسی، محمد، الأمالی، قم: دار الثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٣٤. طوسی، محمد، رجال الطوسی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم: جماعة المدرسین، ١٣٧٣ق.
٣٥. طوسی، محمد، فهرست، تحقیق: عبدالعزیز طباطبائی، قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، ١٤٢٠ق.
٣٦. عراقی، آقاضیاء الدین، تعلیقة استدلالیة علی العروة الوثقی، قم: دفتر انتشارات قم، چاپ دوم، ١٤١٥ق.
٣٧. عسقلانی، احمد، الإصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: درالجيل، ١٤١٢ق.
٣٨. عسقلانی، احمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، تحقیق: محب الدین الخطیب، بیروت: دارالمعرفة، ١٣٧٩ق.
٣٩. عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمية، ١٣٨٠ق.
٤٠. فیومی، أحمد، المصباح المنیر، قم: مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٤١. کشی، محمد، اختیار معرفة الرجال، تلخیص: محمد بن حسن طوسی، تحقیق: مهدی رجایی،

- قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤٠٤ق.
٤٢. كشي، محمد، رجال الكشي: اختيار معرفة الرجال، تلخيص: محمد بن حسن طوسی، مشهد: نشر دانشگاه مشهد، ١٤٠٩ق.
٤٣. كشي، محمد، رجال الكشي: اختيار معرفة الرجال (مع تعليقات ميرداماد الأستراآبادي)، تحقيق و تصحيح: مهدي رجايي، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٣٦٣ش.
٤٤. كليني، محمد، الكافي، تحقيق: علي أكبر غفاري و محمد آخوندي، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٠٧ق.
٤٥. گلپايگانی، محمدرضا، نتائج الأفكار، قم: دارالقرآن الكريم، ١٤١٣ق.
٤٦. ماحوزي، سليمان، كتاب الاربعين، تحقيق: مهدي رجائي، قم: أمير، ١٤١٧ق.
٤٧. مجلسي، محمداقبر، بحار الأنوار، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
٤٨. مجلسي، محمدمتقي، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، تحقيق و تصحيح: حسين موسوي کرمانی و علی پناه اشتهاړدی، قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي کوشانبور، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
٤٩. مرتضى عاملی، سيدجعفر، الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام، قم: ولاء المنتظر، ١٤٣٠ق.
٥٠. مفيد، محمد، الإختصاص، قم: المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ق.
٥١. مفيد، محمد، الجمل، تحقيق: ميرشريفی، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
٥٢. نجاشي، احمد، رجال النجاشي، تحقيق: شبيري زنجاني، قم: جماعة المدرسين، ١٣٦٥ش.
٥٣. نجفی، محمدحسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، تحقيق: عباس قوچانی و علی آخوندي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ هفتم، بی تا.
٥٤. نوری، حسين، خاتمة مستدرک الوسائل، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، لاحياء التراث، ١٤١٥ق.
٥٥. يعقوبی، احمد، تاريخ اليعقوبی، بيروت: دار صادر، بی تا.